

قرار گذاشته بودند که ما شاه را برای خرید می‌آوریم و حق می‌گیریم. خلاصه دکتر غنی، شکایت زیادی از دربار و وضعش داشت ولی نسبت به شاه حقیقتاً علاقمند و صمیمی است. نسبت به رضاشاه هم خیلی علاقمند است.

یکشنبه بیست و پنجم اسفند ماه: ظهر آقایان دکتر غنی و امین آمدند، ناهار خوردند و بعد از ظهر برگشتند برای (سافرانسیسکو) که آقای امین دکتر را برساند و خودش برگردد به (لس آنجلس) برای تحصیل. من هم رفتم سینما.

دوشنبه بیست و ششم اسفند ماه: در منزل مشغول خواندن روزنامه و کاغذهای رسیده از ایران بودم. دولت ایران با بانک بین‌المللی راجع به نفت [به] صلاح هم نرفته‌اند. (مگنی) نماینده اول طهران نطقی در رادیو کرده و پشتیبانی جبهه ملی را از کابینه آقای دکتر مصدق گوشزد کرده است. وضع اقتصادی ایران خوب نبوده و روز بروز بدتر می‌شود.

سه‌شنبه بیست و هفتم اسفند ماه: کماکان در منزل [بودم]، یک بعد از ظهر رفتم به موزه این شهر، تماشا کردم.

چهارشنبه بیست و هشتم اسفند ماه: مثل روزهای قبل در منزل هستم، فکر می‌کنم در اطراف [مقایسه] وضعیت اینجاها با مملکت ایران. این نقطه که در یکصد [و] پنجاه سال قبل، از نقاط خراب و مردمان کاملاً وحشی که در غارها لخت زندگی می‌کرده‌اند [بوده]، چگونه در این مدت کوتاه دارای این همه ترقی و پیشرفت و تمدن و همه چیز شده‌اند و مملکت ایران با آن همه سوابق، اینقدر بدبخت و بیچاره شده. یکصد [و] پنجاه سال قبل، تقریباً اوایل سلطنت قاجار است که نسبتاً ایران همه چیز داشت و امروز هیچ چیز ندارد. اینها هیچ چیز نداشتند و امروز همه چیز دارند. من که حقیقتاً از حسد نزدیک است دیوانه شوم.

پنجشنبه بیست و نهم اسفند ماه: از صبح در منزل بودم، ابوالفتح بختیار هم آمد، عصر با هم رفتیم مقداری [اثاث] و گل خریدیم. چند تلگراف به ایران و آمریکا مخابره کردم. مطابق وقت ایران نه و نیم بعد از ظهر که سال باید تحویل می‌شد. بهمان قانون قدیم و باستانی، سفره را پهن کرده، هفت‌سین را هم در آنجا قرار داده‌ایم. و این سال که پر از آشوب بود تمام شد.

سال هزار و سیصد و سی، سالی بود پر از خطر و اضطراب برای تمام دنیا، جنگ (کره) با کمال شدت ادامه داشت. هر دقیقه ساکنین کره ارض، مترصد و منتظر جنگ

خانمان سوز جدیدی بودند. دولت آمریکا با کمال جدیت مشغول تقسیم دلار به عنوان کمک بین دول غرب بود. آلمان زندگی تازه از سر گرفته، دولت آمریکا از ترس روسهای کمونیست، شروع به کمک و در حقیقت زنده کردن آلمان غربی نمود<sup>۱۶۵</sup>. اول انگلیسها را راضی کرد، بعد [هم] فرانسویها را<sup>۱۶۷</sup>. اجباری تحمل کرد که آلمان دارای مزایائی بوده<sup>۱۶۸</sup>، قشون داشته باشند و خودشان را اداره کنند. ژنرال (ایزنهاور) مأمور شد که در اروپا اتحادیه تشکیل دهد، و از دول غرب، شصت لشکر حاضر کند برای مقابله<sup>۱۶۹</sup> [با] کمونیست [ها] و در این اتحادیه<sup>۱۷۰</sup>، آمریکا، انگلیس و فرانسه و آلمان شرکت داشتند. بعد هم آلمانها را وارد کرد<sup>۱۷۱</sup>. دو سه هفته قبل هم ترکیه و یونان وارد شد [ند]. و از ورود ترکیه مخصوصاً دول غربی زیاد اظهار خوشنودی کردند، چون در جنگ (کره) سربازهای ترکیه نشان دادند که بهترین سرباز دنیا هستند، مخصوصاً در جنگ های تن به تن و سرنیزه چندین مرتبه اگر ترک ها نبودند، سربازهای آمریکا و انگلیسها از بین رفته بودند. اوایل این سال، سپهبد رزم آرا نخست وزیر ایران کشته شد<sup>۱۷۲</sup>، به عنوان اینکه در مسئله نفت که اختلاف بین ایران و انگلیس بود، رزم آرا از انگلیسها طرفداری می کرد و احساسات ضد انگلیسی بقدری در مردم شعله ور شد که به فکر نمی آید. بعد از آن آقای علاء چند روزی نخست وزیر شد و از زیر بار شانه خالی کرد، چون ملبون تحت ریاست آقای دکتر مصدق و آیت الله کاشانی جدأ عمل ضد انگلیسی می کردند. در این موقع نقشه کشیده شد و مجلسی ها را دیدند که آقای سید ضیاء الدین طباطبائی نخست وزیر بشود و جلسه مجلس تشکیل شد، در بین اینکه رأی اعتماد بگیرند و آقای رئیس مجلس هم بعرض شاه برسانند. آقای جمال امامی به آقای دکتر مصدق اظهار داشت، شما که مخالفت می نمائید خودتان قبول زمامداری کنید، (آقای جمال امامی فکر می کرد این مرتبه هم آقای مصدق قبول نخواهد کرد ولی به مصدق یک نفر از رفقای صمیمی (خسرو قشقائی) که مطلع بود، اطلاع داد که کار

۱۶۶. اصل - افتاد.

۱۶۸. عین عبارت نقل شد.

۱۶۷. اصل - فرانسه ها را رضایت .

۱۷۰. اصل - کمونیست.

۱۶۹. اصل - فرانسه ها عین عبارت نقل شد.

۱۷۱. عین عبارت نقل شد و ظاهراً مقصود این است که آلمانها اخیراً وارد اتحادیه شده اند.

۱۷۲. نویسنده در مورد قتل رزم آرا اشتباه سهوی کرده است. رزم آرا در روز ۱۶ اسفند سال ۱۳۲۹ کشته

شد. رجوع کنید به پاورقی روز چهارشنبه ۱۶ اسفند ۱۳۲۹.

[ازکار] گذشته و آقای سید ضیاء الدین زمامدار خواهد شد. آقای مصدق کهنه کار و باهوش در جواب آقای جمال امامی اظهار داشت: قبول دارم. در مجلس هیاهو افتاد و رأی اعتماد گرفتند و به آقای مصدق رأی داده شد. آقای سردار فاخر رئیس مجلس فوراً سوار اتومبیل شده همان شبانه رفتند حضور شاه و عرض کردند: مجلس به آقای دکتر مصدق رأی اعتماد داد، شاه با تعجب زیاد فرمود: چطور؟! جای خیلی تعجب است!!؟ و چنان رنگ و رو را باختند که حساب نداشت. بعد تفصیل را پرسیدند و رئیس مجلس به عرض رساند. آقا سیدضیاء الدین هم که در عمارت سلطنتی در اطاق انتظار منتظر بود که آقای رئیس مجلس تمایل مجلس را به عرض شاه برساند و حکم نخست وزیری به امضاء شاه برسد، از شنیدن این خبر بیشتر [از] شاه بر تعجب و تحیرش افزوده شد<sup>۱۷۳</sup>. کار صورت دیگر پیدا کرد، مصدق جداً مشغول شد و به انگلیسیها رسماً اظهار داشت که آن قراردادها ملغی<sup>۱۷۴</sup> است. یک میسون<sup>۱۷۵</sup> به اتفاق (گس) آمد شرایط پذیرفته نشد، دسته دیگر آمد آنهاهم نشد. دولت رسماً اعلان خلعید کرد، آقای حسین مکی نماینده مجلس، مأمور خلعید شد. تمام انگلیسیها را بیرون کردند، انگلیسیها شروع به تهدید کردند، اول خواستند به واسطه ایلات، انقلابی درجنوب بر ضد دولت راه بیندازند، یک نطقی من در مجلس سنا کرده بعد هم به دولت نوشتم دارائی من در اختیار دولت است. انگلیسیها فهمیدند کاری نمی شود کرد. متوسل به کشتی های جنگی و بعد چتر بازو غیره شدند، آنهاهم به جایی نرسید و خلعید عملی شد. انگلیسیها متوسل به شورای امنیت شدند. در آنجا دولت ایران، آنها را ناصالح تشخیص داد. دولت روسیه و لهستان به دولت ایران کمک کرده، موضوع<sup>۱۷۶</sup> به جامعه ملل موکول شد. خود آقای دکتر مصدق رفتند به آمریکا و جامعه ملل هم این کار را از صلاحیت خود خارج دانست. خلاصه به قول عوام سنبل شد. انگلیسیها دیدند چاره ندارند متوسل به مجلسی ها شدند. از آنجا فقط هفت هشت نفر توانستند پیدا کنند، به وسیله جاسوسهای خودشان به مادر شاه فهماندند که اگر مصدق پیش برود، سلطنت پسرش در خطر است. آقای جمال امامی به آقای دکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری کرد، جزء مخالفین شدید و سرسخت قرار گرفت. ملکه مادر شاه هم دست به تحریک بیشتری زد. آقای سیدضیاء الدین هم که مرد عاقل و باهوشی می باشد در خفا مشغول عملیات شد. آنوقت آقای جمال امامی لیدر و سردرسته، آقایان سالار

۱۷۵. هیئت نمایندگی MISSION عمده - ص ۱۷۷۹.

۱۷۳. اصل - افزود

۱۷۶. اصل - محور.

۱۷۴. اصل - لغو.

سعید سندجی، سید محمد علی شوشتری، محمد علی نصرتیان، پناهی، سعید مهدوی، غضنفری وکیل لرستان، ابوالفتح میرزا دولتشاهی، عزیززنگنه و پیراسته، دولت را استیضاح کردند. بعد از این قضیه، ازدحام بسیار زیادی از تمام طبقات، در جلومجلس شد. و میتینگهای بزرگی دادند. بعد از آنروز آقای جمال و دسته او که در حقیقت اقلیت مجلس بودند، قدرت بیرون آمدن نکرده در مجلس پناهنده شدند، عده ای هم از روزنامه نویسیها. روز استیضاح هم مواظبن دولت همه از طهران خارج رفتند و برای استیضاح اکثریت نشد. بدین ترتیب استیضاح از بین رفت. عمر مجلس هم تمام شد. انتخابات شروع شد و آزادی دادند، کشتار زیادی در هر جا واقع شد، ولی وکلاء همه از ملیون انتخاب شدند. در طهران کمونیست ها فعالیت زیادی کردند. هر دوازده نفر از جبهه ملی شد که اول آقای مکی، و دومی آقای کاشانی بود. دکتر مصدق هم نخست وزیر ماند. این مجلس هم وکلاء صد [ی] نود [و] هشت از هواخواهان دولت مصدق هستند. بانک بین المللی در این بین میانجی شد که کار نفت را اداره کند. پس از مذاکرات و نزدیک شدن به مقصود، یک پیشنهاد کردند که دولت قبول نکرد و آن [این] بود که کارشناسهای معدن نفت، انگلیسی باشند<sup>۱۷۷</sup> دولت قبول نکرد. وضع اقتصادی ایران بسیار بد شده است، آمریکائی ها هم با وجودی که مایلند به ایرانی ها کمک کنند، مع هذا طرفداری و ملاحظه انگلیسی ها را بیشتر دارند. در این بین دولت مصر هم به انگلیسیها اعلام کرد که قشون خودش را از مصر ببرد و کانال سوئز را بگذارد به اختیار دولت مصر، انگلیسیها نپذیرفتند. فدائیان مصر، شروع به کشتن انگلیسیها و آتش زدن مهمات و ذخایر و محله انگلیسی ها کردند، انگلیسیها هم متوسل به تانک و زره پوش و سرباز شدند. یک محله را بکلی از بین بردند. در این موقع یک محله قاهره و بزرگترین میهمانخانه آنجا بر اثر انقلاب آتش زده شد. بالاخره شاه مصر کابینه نحاس پاشا را انداخت. حال مصر هم به همین منوال تیره باقی است. تا اراده الهی چه شود و این سال بر دنیا چگونه گذرد. انشاء الله که سال خوب و آرامی خواهد بود. موضوعی که از جنبه سیاسی مهم است ولی خیلی ها نمی دانند. با آقای گلهداری صحبت دوره پانزدهم که ایشان هم وکیل بودند، پیش آمد و آقای گلهداری جزء فراکسیون آقای دکتر طاهری بوده است. سؤال کردم: شما طرف اطمینان کامل آقای دکتر طاهری بودید و انگلیسیها که با دکتر طاهری

حالشان معلوم است که چقدر یک رنگ بودند. گفت صحیح ۱۷۸ است. سؤال کردم: آیا حقیقتاً انگلیسی ها با قوام السلطنه بد بودند؟ جواب داد: ما فوق تصور. پرسیدم: چرا؟ جواب داد: به دو دلیل، اول اینکه مقداری اسلحه و مهمات و کارخانه اسلحه سازی را که قوام السلطنه به اختیار روسها گذاشته بود، انگلیسیها زیاد دلتنگ بودند که چرا بی مشورت آنها داده است حتی از قوام السلطنه گله کرده بودند. جواب داده بود: شما که با هم متحد بودید. گفته بودند: درست است ولی باید به ما هم می گفتی. انگلیسیها فکر می کردند که با روسها سرو سری هست. بعد هم به واسطه خیلی نزدیک شدن قوام السلطنه به آمریکائی ها، خلاصه انگلیسیها بد بودند.

www.Bakhtiaries.com

[www.Bakhtiaris.com](http://www.Bakhtiaris.com)

[www.Bakhtiaries.com](http://www.Bakhtiaries.com)

سال

۱۳۳۱

شمسی

[www.Bakhtiarries.com](http://www.Bakhtiarries.com)



جمعه اول فروردین ماه سی و یک<sup>۱</sup> مطابق با بیست و یکم مارچ ۱۹۵۲: در منزل بچه‌ها همه بودند. تمام به یاد وطن صحبت می‌کردیم. مقداری کاغذ و تلگراف بود که جواب داده شد. ابوالفتح خان بختیاری آمد، ناهار با هم بودیم.

شنبه دوم فروردین ماه: کماکان در منزل به سر بردم، قدری با کامبیز گردش کردم.

یکشنبه سوم فروردین ماه: هوا فوق العاده خوب، مشغول چمن بُری و آب دادن به گلها بودم از همه جا بی خبر. شب آقای گلّه‌داری تلفن و احوالپرسی کرد. بعد از ظهر آقای عباس خان کیان (شهرستانی) برادرزاده علیرضاخان کیان که در (لس آنجلس) تحصیل می‌کند، آمد دیدنی و برگشت.

دوشنبه چهارم فروردین ماه: صبح، کاغذ از طهران آمد، از ایل آمد، از همه نقطه ایران بود. در ضمن نوشته بودند: شاه فرموده است قشقائی‌ها حالا از دکتر مصدق و جبهه ملی مایوس شده، خودشان را به من نزدیک می‌کنند، من دیگر فریب آنها را نمی‌خورم. اولاً من شخصاً باور نکردم که شاه چنین حرفی زده باشد. ثانیاً من از جبهه ملی تقاضائی<sup>۲</sup> نداشته‌ام که حالا مایوس شده باشم. من و کسانی که از روی عقیده به

مصدق و جبهه ملی کمک می کردیم، حالا هم کمک خواهیم کرد.  
سه شنبه پنجم فروردین ماه: بعدازظهر از منزل حرکت کرده کامبیز را بردم  
به (شیانه روزی) از آنجا آمدم به منزل آقای گله داری، منتظر بودم<sup>۳</sup> ده دقیقه نشسته رفتم  
به هتل کلارمنت، منزل.

چهارشنبه ششم فروردین ماه: این روز را در میهمانخانه به سر بردیم و مقداری  
اطراف گردش کردیم. راجع به اتفاقی که در طهران افتاده و حزب توده به اداره  
اطلاعات سفارت آمریکا در طهران حمله کرده، آمریکایی ها مقاومت کرده اند، تا پلیس  
و نظامی رسیده و پس از زد و خورد، مهاجمین را متفرق ساخته اند و گویا پنج نفر کشته  
شد و دویست [و] پنجاه نفر هم زخمی شده است<sup>۴</sup> و بعد مخالفت سناتورها با کابینه  
مصدق صحبت می کردیم.

پنجشنبه هفتم فروردین ماه: صبح رفتم به شهر قدیمی و گردش و تماشا کردیم.  
بعدازظهر هم رفتم دندانسازی. ناهار در میهمانخانه (بالتیمور = BILTMOR) صرف  
کردیم.

جمعه هشتم فروردین ماه: بنا به دعوت مستر اسمیت رفتیم به (هتل بورلی هیلز)  
رئیس قسمت باران مصنوعی هم بود. سال نو ایرانی را تبریک گفتند، من هم به هر  
کدام نیم پهلوی طلا عیدی دادم. بعد راجع به خرید نفت با (اسمیت = )  
صحبت کردم. اظهار داشت: موفق شده ام سه کشتی که هر کدام سیزده هزار تن نفت  
می گیرد حاضر کنم، ولی مسئولیت را قبول نمی کنند<sup>۵</sup>، می گویند ما می خریم ولی دولت  
ایران تضمین کند که اگر انگلیسیها در راه کشتی ها را بردند و ضبط کردند، یا آنکه در  
مسلکتی که ما نفت را وارد می کنیم، در آنجا تقاضای توقیف و عرض حال دادند،  
دولت ایران از عهده برآید. من جواب دادم: دولت ایران فرموده است و کاری به این  
کارها ندارد. اظهار داشت: من از آقای اللهیار صالح و یک نفر دیگر کاغذ دارم قبول  
کرده اند. گفتم دیگر حرفی نیست. اظهار داشتم: ممکن است رونوشت کاغذها را به  
من بدهید؟ جواب داد: منزل است، می دهم. راجع به باران [مصنوعی] هم صحبت‌هایی  
کردیم. موکول به بعد شد که از ایران خبر بدهم.

شنبه نهم فروردین ماه: مقداری گردش کرده خانه های<sup>۶</sup> نوساز و قدیمی را دیدم.

۵. اصل - نمی‌کنند.

۳. اصل - بودید.

۶. اصل - خانه‌های.

۴. اصل - است.

عصر هم رفته دندان‌سازی.

یکشنبه دهم فروردین ماه: آقای ..... دعوت کرد ناهار در کنار دریا بخوریم. رفته جای بسیار با صفائی بود. عصر رفته تماشای نمایش گل. حقیقتاً تماشائی است، به نوشتن درست نمی‌آید، برگشته منزل. خانم تلقین کرده بود که دکتر غنی در (سان فرانسیسکو) مرحوم شده است، اگر بتوانم بروم.

دوشنبه یازدهم فروردین ماه: رفته به (دون تون = DOWNTOWN) تا ظهر گردش کرده عصر هم رفته بلیط قطار گرفته برای فردا عصر و شب را هم رفته به (هالیوود) تماشای خیابانها و مغازه‌ها.

سه‌شنبه دوازدهم فروردین ماه: تا ظهر بودم، بعد از ظهر رفته دندان‌سازی و از آنجا رفته به میدان قطار. بعد از ظهر حرکت کرد، هفت بعد از ظهر وارد فرودگاه (سان فرانسیسکو) شدم. آقایان عبدالحسین خان دهقان و امین غنی و فیروز غنی برادرزاده آقای مرحوم دکتر و سیروس غنی پسرشان و آقای ..... و مهران و ظفری و نراقی منتظرند. پس از تملیّت سوار شده رفتم منزل آقای ..... تا یک عده هم از خانمهای آقایان را در آنجا هستند، شام را که غذاهای ایرانی به صرف شد. بعد برای من در (محل مارک هاپ کینگز = MARK HOPKINGS) که بهترین هتل هاست منزل گرفته‌اند.

چهارشنبه سیزدهم فروردین ماه: صبح ساعت ده آقای دهقان تشریف آوردند. مرا بردند به پل‌های معروف (سان فرانسیسکو) که از روی دریا زده‌اند و شهر (سان فرانسیسکو) را به شهر (آگلند) و (برگلی) متصل کرده‌اند، تماشا کردیم. بعد در کنار دریا جای باصفائی بود غذا خوردیم. دو بعد از ظهر رفتم به آن نقطه که جنازه دکتر را گذاشته بودند. تشریفات مذهبی به وسیله یک عالم هندی به عمل آمد و از آنجا حرکت داده بردیم ده مایلی جنوب شهر، در عمارتی که مقبره‌ها هست در آنجا گذاشته شد. بعد از آن رفتم منزل آقای مهران، جای صرف شد. شب برگشتم به منزل و از آقای دهقان و سایر آقایان خداحافظی کردم. چون آقای دهقان از نیویورک آمده بود، قرار شد فردا شب یا پس فردا صبح مراجعت کند.

پنجشنبه چهاردهم فروردین ماه: تا ظهر در شهر پیاده گردش کردم. بعد از ظهر

۷. یک کلمه خوانده نشد.

۹. یک کلمه خوانده نشد.

۸. اصل - ۱۳۳۰.

آقایان امین غنی و فیروز غنی و ظفری آمدند، ناهار خوردیم، رفتیم فرودگاه. با طیّاره دو موتور-حرکت کردیم. من در (سانتابارابارا) پیاده شدم، آقایان رفتند به (لس آنجلس) عبدالله و ابوالفتح بختیار آمده بودند فرودگاه. ما هم آمدیم منزل.

جمعه پانزدهم فروردین ماه: در منزل کاغذهای رسیده از ایران و نقاط دیگر را خوانده و جواب نوشتم.

شنبه شانزدهم فروردین ماه: در منزل بودم، تلگرافاتی که از طرف اعلیحضرت و آیت الله کاشانی و دکتر مصدق آمده بود، دادند.

یکشنبه هفدهم فروردین ماه: ظهر آقای سناتور وانسین<sup>۱۰</sup> (SENATEUR VANABSTYNE) آمد منزل و ناهار هم میهمان بود. غذای ایرانی صرف شد، از قبیل پلو و خورش بادنجان و شامی و غیره. بعد از غذا، مذاکرات راجع به نفت شروع شد که خلاصه آنرا برای آقای دکتر مصدق نوشتم که در صفحه مقابل میباید. و قرار شد سه شنبه شام هم میهمان باشد. خلاصه مذاکرات راجع به نفت که با آقای سناتور وانسین<sup>۱۱</sup> نموده و به جناب آقای دکتر مصدق نوشتم، از این قرار است پیشنهادات او: جناب آقای دکتر مصدق نخست وزیر محبوب، تصدقت شوم<sup>۱۲</sup>. (۱) اظهار داشت: بعد از آنکه با شما تلفنی صحبت کردم و بعد نامه‌ای که آقای دکتر مصدق به شما تلگراف کرده بود، من دیدم بهتر این است که با دولت آمریکا و دوستان خودم که آنجا هستند مذاکره و مشورتی بکنم. اول رفتم پهلوی معاون کلّ دفاع آمریکا که از نزدیکترین دوستانم می باشد و تمام تفصیلات را با ایشان مذاکره کردم. جواب دادند: این عمل از بهترین کارها است. برای اینکه هر کاری تاکنون کردیم بلکه این کار عملی شود تاکنون نشده حتی بانک بین المللی هم نتوانست. حالا دولت آمریکا فهمیده است که چه اشتباه بزرگی کرده و از طرف ایران نگران است، اگر شما می‌توانید چنین کاری کنید خدمت بزرگی است و فوراً اقدام کنید. ولی در عین حال با وزارت خارجه هم تماس بگیرید. اتفاقاً معاون وزارت خارجه هم یکی از بهترین دوستان من است، رفتم و او هم عین مذاکرات معاون کلّ دفاع را تأیید کرد و فعلاً من که یک نفر سناتور هستم و این همه

۱۰. متن لاتین و انابستین نوشته شده و در سطور بعد نیز وانسین و وانسن نوشته شده که وانسین متن برگزیده شد.

۱۱. اصل - SANATOR

۱۲. در دنباله مطالب چیزی نوشته نشده و این جمله در ابتدای صفحه ۱۹۲ متن اصلی دست‌نوشته آمده است.

دوست دارم و با شما مذاکره می کنم، همه نوع قدرت دارم. وقتی من وارد معامله نفت شدم تمام قوای دولت آمریکا پشت سرم می باشد و انگلیسیها نمی توانند نفس بکشند<sup>۱۳</sup>. اظهار داشتم: بهتر از این نمی شود، پیشنهاد خودتان را بدهید که چه قسم می خواهید بخرید. «۱» دولت ایران، من را نماینده خودش بکند برای مدت دو سال، هر چه نفت فروختم صد [ی] سه، حق به من بدهد. «۲» نمایندگی کل نفت را داشته باشم که دولت ایران خودش هم اگر معامله کرد از آنهم صدی سه حق بردارم. «۳» با هر کس خواستم معامله کنم، قبلاً به اطلاع دولت ایران برسانم، در صورت رضایت دولت فروخته شود. «۴» هراز شش ماه، در مدت دو سال، دولت ایران حق فسخ این قرارداد را دارد، به شرط اینکه یک ماه قبل از شش ماه اطلاع دهد. «۵» صد [ی] یک هم به خود شما حق العمل میدهم. من جواب دادم: (۱) دولت ایران بدون شناسائی چگونه می تواند به شما چنین اختیاری بدهد، این غیر ممکن است. اگر خود شما جای دکتر مصدق باشید آیا قبول خواهید کرد؟ این موضوع بهیچوجه قابل قبول نیست. (۲) ممکن است با شما چنین قراردادی بست، آنوقت شما بروید در خانه خودتان بنشینید و هراز چندی هم تلگرافی بکنید، اگر دولت ایران خودش هم معامله کرد، آنوقت به شما حق بدهد، این هم از عقل دور است. (۳) «۴» اینک با هر کس خواستید معامله بکنید<sup>۱۵</sup> با اطلاع دولت ایران باشد، و هر از شش ماه اختیار فسخ باشد، اینها به شرطی است که شرایط اولیه مورد قبول شود وقتی آنها قبول نشود، موضوع ندارد. از آن گذشته شما می گوئید از دولت آمریکا مطمئن هستید، از کجا این مطلب به ما معلوم شود که شما راست می گوئید، من قبول دارم ولی ملت ایران که چندین مرتبه فریب مأمورین شما را خورده، چگونه زیر این بار می رود؟ (۵) راجع به حق خودم، خیلی متشکرم. حق من خدمت به مملکت است، کار مملکت که درست شود، حق من رسیده است. جواب داد سه شنبه باقی مذاکرات و باید فکر کنم. امضاء محمد ناصر.

دوشنبه هیجدهم فروردین ماه: مطلبی نیست.

سه شنبه نوزدهم فروردین ماه: شش بعد از ظهر آقای سناتور (وانسین) آمدند و شام صرف شد. بعد از آن مذاکرات مفصل شد، تقریباً چهار ساعت طول کشید که خلاصه ای از

۱۳. اصل - کشتند.

۱۴. در متن دست نوشته چنین آمده. شاید قصد پاسخگویی به موارد سوم و چهارم شخص آمریکایی دارد.

۱۵. اصل - کند.

آنها در اینجا می نویسم. دو مرتبه سؤال کرد: آیا به پیشنهادات من چه می گویند؟ جواب دادم به هیچوجه قابل قبول نیست. راجع به حق الزحمه، دولت ایران فروشنده نفت است، هر کس خرید، می فروشد و اگر آقا بالاسر لازم داشت، همان انگلیسیها بودند، از شما هم خیلی ممنونم که تشریف آوردید و ملاقاتی شد. خلاصه مذاکرات به اینجا ختم شد که در ذیل می نویسم و عین نامه ای است که به جناب آقای دکتر مصدق عرض کرده ام:

حضور مبارک جناب آقای دکتر مصدق، نخست وزیر محبوب ایران.

با تجدید ارادت، محترماً به عرض می رسانند. در تعقیب عریضه ای که دو روز قبل، راجع به معامله نفت عرض کردم، شب گذشته (آقای سناتور وانسین = TYNE - VANABS) به بنده منزل آمدند و چهار ساعت مذاکره ادامه داشت. (۱) پیشنهاد او را راجع به اینکه دولت ایران اختیار بدهد که دو سال نماینده دولت باشد رد کردم. (۲) از اینکه به او حق العمل داده شود به هیچ وجه قبول نکردم و اظهار داشتم دولت ایران یک دینار برای این کار ندارد، هر کس خرید، خواهد فروخت. (۳) اگر شما از طرف دولت خودتان اطمینانی دارید، توصیه باید از دولت آمریکا در دست داشته باشید، مبنی بر اختیار خودتان. خلاصه، مذاکرات به این ختم شد که شرحی حضرت به این مضمون به بنده تلگراف فرموده: راجع به مذاکراتی که با آقای سناتور وانسین راجع به معامله نفت نموده اید، دولت حاضر است به مطالب و پیشنهاد ایشان گوش بدهد و مذاکره کند، به شرطی که اطمینان نامه از طرف دولت آمریکا در دست داشته باشد. در ضمن مذاکره با این شخص استنباط کردم و یقین دارم به خواست خدا این کار عملی خواهد شد و این صحبتها از طرف خودش نیست و بطور تحقیق از طرف دولت آمریکا می باشد. ممکن است او ورود به مذاکره صحبتها می کند که قدری مشکل و غیرقابل قبول است. ولی امیدوارم آخر کار همه نوع حاضر شود و مطابق میل آن جناب و نیات ملت حقیقی ایران کار صورت گیرد. بنده شخصاً از صدی نود امیدوار هستم. حال استدعا می نمایم هر چه زودتر امر شود تلگراف را مخابره کنند تا بنده هم تعقیب کرده و کار را به مرحله عمل وارد کنم، تا به خواست خداوند بلکه توانسته باشم خدمتی به مملکت کنم. منتظر جواب و اوامر هستم. ارادتمند، محمد ناصر قشقائی.

بعد از این قضایا، زیاد صحبت شد. به او حالی کردم که سیاستمدارهای شما در ایران بسیار بد بازی می کنند، چون آنها آلت دست انگلیسیها هستند. اظهار داشت:

عقیده ملت ایران نسبت به آمریکائی‌ها چه هست؟ خواهش می‌کنم صریح صحبت کنید. جواب دادم: تا دو سال پیش خیلی خوب بود ولی حالا بسیار بد است. عقیده ایرانی‌ها این است که دولت آمریکا و مخصوصاً وزیر خارجه شما نوکر رسمی انگلیسی‌ها هستند و هر آنچه آنها دیکته کنند. آمریکائی‌ها اطاعت می‌نمایند. و سیاست شما در ایران و مصر صد در صد عقب افتاده ولی دولت آمریکا غافل است. یک روز از خواب بیدار می‌شود که<sup>۱۶</sup> ملت ایران خودش را انداخته است به آغوش روسها. من تعجب می‌کنم، شما آمریکائی‌ها می‌گویید: انگلیسی‌ها پسر عمو هستند. این چه پسر عمونی می‌باشد که دو بیست، سیصد سال قبل، از شما آنقدر کشت، با وجود این باز هم می‌گویید: پسر عمو. جواب داد: درست است ولی ملت آمریکا جوان است و همه روزه مهاجرین، انگلیسی، آسیائی ایتالیائی و غیره اضافه می‌شوند<sup>۱۷</sup>. مثل شما ایرانی‌ها و انگلیسی‌ها و فرانسوی‌ها و آلمانی‌ها<sup>۱۸</sup> نیستند که از چند صد سال سابقه داشته باشند. جواب دادم: درست است. ولی مگر الساعة شما با چینی‌ها در کره جنگ نمی‌کنید، مگر بچه‌های شماها در این جنگ شرکت نمی‌کنند، مگر کشته نمی‌شوند؟ جواب داد. درست است. گفتیم: در این صورت چرا انگلیسی‌ها به چینی‌ها کمک می‌کنند؟ نفت می‌فروشند. طیاره و اسلحه می‌فروشند، شما از یک طرف فولاد به انگلیسی‌ها می‌دهید، از یک طرف آنها تحویل دشمن شما می‌کنند که بچه‌های شما را بکشند. جواب داد: صحیح<sup>۱۹</sup> است. مدتی فکر کرد، معلوم بود حرف‌ها در او تأثیر زیادی کرده است. گفت: تقصیر دولت ضعیف ما می‌باشد. باید این دولت برود تا درست شود. بعد خداحافظی کرده رفت تا جواب دکتر مصدق که آمد، من اطلاع دهم.

چهارشنبه بیستم فروردین ماه: کاغذ دکتر مصدق را نوشته با پست سفارشی فرستادم.

پنجشنبه بیست و یک فروردین ماه: کاغذ زیادی به سناتورها و رفقا نوشته و خواهش کردم نسبت به کابینه مصدق مساعدت کنند، بلکه خدا بخواهد کاری بکنیم که کار نفت به نفع مملکت تمام شود.

جمعه بیست و دوم فروردین ماه: بعد از ظهر رفتم به یک (رنج)، مکانی که برای نگاهداری حیوانات و مرغ و مختصر زراعت است، می‌گویند: RANCHE تقریباً می‌شود

۱۸. اصل - آلمانها.

۱۶. اصل - یا.

۱۹. اصل - صح.

۱۷. اصل - می‌باشند.

گفت (مزرعه) که منزل یکی از آشنایان آمریکائی است و (سناتور وانسین) هم در آنجا منزل دارد. پس از آنکه مقداری گردش کردم و چون کوه این قسمت خیلی جنگل است که از روئیدن علف جلوگیری می‌کنند. به وسیله (هلی کاپتر = HELICOPTER) سم پاشی می‌کنند که درختها خشک شود. من هم سوار همان (هلی کاپتر) شدم. مقداری گردش کردم. بعد هم رفتیم به خانه و شام هم میهمان کرده با سناتور هم مذاکره کردیم که هر وقت جواب دکتر مصدق آمد من به او اطلاع بدهم و او هم از دولت آمریکا اطمینان نامه بگیرد.

شنبه بیست و سوم فروردین ماه: در منزل بودم، مقداری گردش کرده و یک نفر از معلمین مدرسه که در قسمت سیاسی می‌باشد آمد، راجع به وضع ایران صحبت کرد.

یکشنبه بیست و چهارم فروردین ماه: ۱۳ اپریل ۱۹۵۲: تعطیل بود با بچه‌ها رفتیم سینمای (فیلم نرون، ۲۰ امپراطور روم که شهر رُم را آتش زد).

دوشنبه بیست و پنجم فروردین ماه: با رودابه رفتیم (اَس آنجلس) و کامبیز را هم گذاشتیم به مدرسه خودش. در (هتل کاوالیر = CAVALIER) منزل کردیم.

سه شنبه بیست و ششم فروردین ماه: قدری در شهر گردش کردیم ظهر میهمان آقای گلّه‌داری بودیم، چلو خورش سبزی بود. عصر هم مقداری گردش کردیم.

چهارشنبه بیست و هفتم فروردین ماه: برای مذاکره کار نفت، ظهر رفتم به (بورلی هیلز هتل) مستر اسمیت هم آمد. شروع به مذاکره کردیم، اظهار داشت:

انگلیسی‌ها شرحی به من نوشته‌اند که اگر تراز دولت ایران نفت خریداری کنی، در هر مملکتی باشد ما قرار تأمین صادر کرده و نفت را خواهیم برد. من هم با وکیل در مشورت

هستم که جواب بنویسم. من گفتم: خوب است بنویسد ما هم تاجریم و باید از راه معامله زندگی کنیم. در این کار، چون شما مایل هستید ما از همین کاغذ شما استاد

کرده غرامت ضرر خودمان را مطالبه خواهیم کرد. خنده‌زیادی کرد و گفت: معلوم می‌شود شما هم در حقوق تحصیل کرده‌اید چون عین نظریه وکیل من هم همین است. من

خواهش کردم هر وقت جواب تهیّه شد، سوادای از هر دو مراسم بدهد، قبول کرد. ناهار هم میهمان من بودند شب هم به اتفاق گلّه‌داری و خانمش و خانم خودم رفتیم به (بالتیمور

هتل) ۲۱ میهمان من بودند. یک نفر مصری نمایشهائی داد. مثل کارهای مرحوم لوطی



غلامحسین، خیلی هم قشنگ بود، آمریکائی‌ها زیاد تعجب کردند.

پنجشنبه بیست و هشتم فروردین ماه: ظهر خانم آقای گله‌داری دعوت کرد، رفتیم. عبدالله هم تلفن کرد که جواب آقای دکتر مصدق راجع به مذاکره با (سناتور وانسین) حاضر است. و من هم تلگراف را خواستم که عین تلگراف را با شرحی خودم نوشته برای سناتور بفرستم. در همین موقع هم سناتور تلفنی کرد که نهم ماه می، خواهد آمد. بعد در ضمن مذاکره با آقای گله‌داری، صحبت سیدضیاءالدین طباطبائی و دکتر طاهری و انگلیسیها شد. اظهار کرد: اعتقاد و اعتمادی که انگلیسیها به دکتر طاهری دارند به سید ضیاء ندارند. می‌گویند: دکتر طاهری آدم باهوش چاره‌جویی است. سیدضیاء چنین شخصی نیست. گفتم خودشان گفتند؟ اظهار داشت: بلی وقتی انگلیسیها من را فرستادند پهلوی شاه که در ضمن مذاکره به شاه بگویم اشتباه نکن، پدرت را (ژنرال آبرون‌ساید)<sup>۲۲</sup> شاه کرد، این حرف را زدند. پرسیدم: شاه چه جواب داد؟ گفت: اولاً شاه رنگش تغییر کرد و مدتی فکر کرد و گفت: حالا چه باید کرد؟ گفتم: قدری مهربانی کنید.

جمعه بیست و نهم فروردین ماه: بعدازظهر رودابه رفت به (سانت‌آبارا) و کامبیز هم از مدرسه‌اش آمد پهلوی من، و به عبدالله هم تلفن کردم با سناتور راجع به نفت با تلفن تماس بگیرد.

شنبه سی‌ام فروردین ماه: به اتفاق آقای گله‌داری و خرمی و امامی رفتم کنار دریا، ناهار میهمان من بودند.

یکشنبه سی و یکم فروردین ماه: آقای دکتر حکمت، غنی، گله‌داری، میهمان من بودند، در رستوران ترومن. عصر هم آقایان غنی و ظفری، کامبیز را بردند به مدرسه.

دوشنبه اول اردیبهشت ماه سی و یکم: رفتم به (هالیوود) یک پالتو بارانی و مقداری لوازم برای خودم خریدم. شب هم با جمشید شیبانی رفتم سینما.

سه شنبه دوم اردیبهشت ماه: در میهمانخانه بودم و داخل شهر قدری گردش کردم.

چهارشنبه سوم اردیبهشت ماه: آقای دکتر حکمت به ناهار دعوت کرد، به اتفاق آقای گله‌داری با هم بودیم.

سالهای بحران

پنجشنبه چهارم اردیبهشت ماه: روز را در همانجا بودیم، شب هم رفتیم به یک نمایش (به اتفاق مستر اسمیت و گلّه داری) جای خوبی نبود، خوشم نیامد. از واشنگتن تلفن کردند که شاه، دکتر مصدّق را خواسته و به او اظهار داشته که باید کمک نظامی آمریکا را [قبول] کند یا آنکه من دیگر من بعد به شما کمک نخواهم کرد مصدّق هم جواب داده است: بعد جواب عرض می‌کنم. عصر همان روز با هیئت دولت مذاکره کرده و جواب داده‌اند: نمی‌توانیم قبول کنیم. هر نوع میل مبارک است. من هم فوراً کاغذ مفصلی به آقای پیرنیا که در دربار است نوشتم و تمام مطالب را خواش کردم به عرض شاه برساند که مصدّق جنبه بین‌المللی پیدا کرده، مخصوصاً جوانان ایرانی که در خارج هستند، اعتماد زیادی دارند. اگر شاه بر علیه مصدّق کاری بکند منفور خواهد شد و فرستادم.

جمعه پنجم اردیبهشت ماه: عصر عبدالله از (سانت‌آباربارا) و کامبیز هم از مدرسه‌اش آمدند و شب به اتفاق آقایان غنی‌ها و ظفری و گلّه داری رفتیم به میهمانخانه اینالیائی.

شنبه ششم اردیبهشت ماه: ظهر به اتفاق آقایان غنی و ظفری و گلّه داری رفتیم به یک میهمانخانه که غذاهای شرقی داشت. میهمان من بودند.

یکشنبه هفتم اردیبهشت ماه: نهار، آقایان فوق میهمان من بودند. بعد از ظهر رفتیم به جایی که تیراندازی می‌کردند. کامبیز خیلی خوب زد. بعد کامبیز را بردیم به مدرسه‌اش، و به اتفاق عبدالله شب را آمدیم (سانت‌آباربارا). مقداری کاغذ از ایران آمده است، گویا نظامی‌ها شروع به اذیت به مردم را گذاشته‌اند و همان بدقولی‌های سابق را بنا کرده‌اند.

دوشنبه هشتم اردیبهشت ماه: امروز سه خبر که نسبتاً مهم است در روزنامه‌های آمریکا بود. (۱) صلح با دولت ژاپن. و از این عمل، دولت روسیه خیلی عصبانی است. (۲) اجازه مسلح شدن آلمان غربی، (۳) فرماندهی نیروی اروپا به عهده ژنرال (ریچوی) که در کسره فرمانده بود. چون قبلاً ژنرال (آیزنهاور) بود، به واسطه اینکه کاندیدای ۲۳ ریاست جمهوری آمریکا شده است، از ارتش استعفا داد. قرار بود، یعنی احتمال ۲۱ می‌رفت ژنرال (مونته‌گمری) بشود ولی نشد. خود من هم عصر با بچه‌ها رفتیم مقداری

گرددش. خیلی باصفا و خوش هوا بود. تمام صحراها غرق گل و سبزه است.

سه شنبه نهم اردیبهشت ماه: تمام روز در منزل بودم، به نوشتجاتی که از ایران رسیده نگاه کردم، اوضاع ایران خوب نیست، وکلانی که از آزادی دولت مصدق وکیل شده‌اند، گویا بعضی شروع به مخالفت کرده‌اند. مصدق هم فشار آورده است که مجلس باز شود و مخالفین می‌خواهند نگذارند. گویا روز هشتم اردیبهشت بنا بود که افتتاح شود. و قیمت آسعار خارجی خیلی ترقی کرده، یک مرتبه دلار به نه تومان رسیده است.

چهارشنبه دهم اردیبهشت ماه: از صبح، جواب کاغذها را نوشتم تا شب.

پنجشنبه یازدهم اردیبهشت ماه: صبح از واشنگتن، آقای حاج محمد نمازی تلفن کرد و در ضمن خیر آمدن آقای مهدی نمازی را داد. بعد با خودشان صحبت کردم، اخبار [را] پرسیدم. اظهار داشت: مجلس دیروز مفتوح شد، و شاه هم بلافاصله برای افتتاح مقبره شیخ سعدی و لوله آب شیراز حرکت کرده‌اند. و نرخ دلار هم یک مرتبه از نه تومان به هشت تومان تنزل کرد. و احتمال قوی دارد که کابینه مصدق هم دوام نیاورد.

جمعه دوازدهم اردیبهشت ماه: به اتفاق عبدالله رفتیم (اس آنجلس). آقای (اسمیت = SMITH) منتظر بود. با هم رفتیم برای عبدالله یک اتومبیل کادیلاک خریدیم. (اسمیت) اظهار کرد که در جواب کمپانی سابق نفت ایران و انگلیس، مشغولم که رسماً به آنها پُرست کنم. ما تاجریم و این اعلانات شما باعث ضرر ما هست. و از شما غرامت خواهیم گرفت. ناهار هم در (بورلی هتل BEVERLY HOTEL) میهمان ما بود. شب برگشتم به (سانت‌آبارا) یک ساعت [و] نیم بعد از نصف شب آمدم به منزل. در راه غالباً بوی عطر بهار پرتقال تمام فضا را پر کرده بود.

شنبه سیزدهم اردیبهشت ماه: کاغذ آقای عماد السلطنه فاطمی سناتور و آقای بیات سناتور نوشته بودند، و آقای فاطمی اظهار کرده بود که ما تاکنون همه نوع از دولت مصدق پشتیبانی کرده‌ایم، غیر از دو، سه نفر در سنا مخالفی نیست ولی اطرافی های آقای دکتر مصدق بی اندازه مداخله می‌کنند و همه را رنجانیده‌اند، چند روز قبل که در سنا سروصدا بود، من و آقای دادگر و آقای هیئت و سرلشکر زاهدی فعالیت به نفع دولت کردیم. بعد آقای دکتر بقائی در روزنامه شاهد به آقای دادگر حمله کردند و باعث رنجش خاطر ایشان<sup>۲۵</sup> شدند. امروز صبحی که کاغذ مینوشتم شرحی به آقای بقائی نوشته

و خواهش کردم این نکات رارعايت کنند و به آقای فاطمی نوشتم که شما نباید دل سرد شوید. من هم به آقای بقائی نوشتم. همین قسم به آقای بیات نوشتم که باید کاملاً از دولت دکتر مصدق پشتیبانی کرد. و روزنامه هم نوشته بود: نرخ دلار از نه تومان و سه قران به هفت تومان<sup>۲۶</sup> و هشت قران رسیده است.

یکشنبه چهاردهم اردیبهشت ماه: تمام مدت در منزل بودم. عصر به اتفاق عبدالله و بچه ها رفتیم کنار دریا گردش کردیم.

دوشنبه پانزدهم اردیبهشت ماه: در منزل مشغول کاغذ نویسی بودم.

سه شنبه شانزدهم اردیبهشت ماه: شرحی سناتور وانسین نوشته و پیغام داده است که یک شنبه غروب می آید به منزل من.

چهارشنبه هفدهم اردیبهشت ماه: عصر به اتفاق عبدالله و ابوالفتح بختیار (نوه مرحوم سردار محتشم بختیاری) رفتیم به (لس آنجلس) ماشین کادیلاکی خریدیم و ماشین شورلت عبدالله را هم فروختم بابت مقداری از قیمت آن و شب برگشتیم. نوشته جات و روزنامه هائی هم از ایران رسیده بود که حمل بریدی اوضاع و سختی اقتصاد است و مسافرت اعلیحضرت به شیراز می باشد. و عده ای از وکلاء می خواهند با دکتر مصدق مخالفت کنند. ایشان هم شرحی به وکلاء مجلس نوشته است. سعی کنید وکلانی که برخلاف اراده ملت انتخاب شده اند، اعتبار نامه شان را رد کنید. انتخابات شیراز هم بعد از مراجعت اعلیحضرت همایونی شروع می شود، و در این خصوص تشنج زیادی بوده است، و در ۲۷ تمام نقاط ایران بارندگی های فوق العاده زیادی شده است و بسیار بسیار نافع بوده است، گرچه محصول قسمت گرمسیری و لارستان محصولش به واسطه بی بارانی قدری از بین رفته است.

پنجشنبه هجدهم اردیبهشت ماه: صبح رفتیم اداره رانندگی، و تصدیق ماشین راندن را گرفتیم.

جمعه نوزدهم اردیبهشت ماه: عصر رفتیم کنار دریا، قدری گردش کرده و کامیوز را هم از میدان طیاره آوردم منزل.

شنبه بیستم اردیبهشت ماه: نوشته جاتی از طهران آمده بود. تفصیل تشریف فرمائی شاه را به شیراز برای افتتاح مجسمه و مقبره و لوله آب شیراز و از بد رفتاری ها نوشته بودند.